

چرا استقلال و آزادی؟

یازدهمین ستون پایه هر قدرت حاکمی را قدرتهای خارجی تشکیل می دهند. دولت استبدادی بر ستون پایه های داخلی و خارجی بنا می گیرد. از این رو، قرار تکرفتن یک کشور در روابط مسلط - زیر سلطه نیاز به اجرای برنامه ای دارد تا که استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی (نظام اجتماعی باز و تحول پذیر) و فرهنگی حاصل آید. به ترتیبی که نیروهای محرکه در جامعه بطور مستقل بکار افتند و جریان رشدی را پدید آورند که، در آن، توانائی جامعه به تولید نیروهای محرکه و بکار گرفتن آنها در رشد، فزون تر شود:

۱۱ - استقلال بمعنای آزاد شدن از روابط مسلط - زیر سلطه، به جانشین کردن دینامیک های سلطه با دینامیکهای استقلال نیاز دارد. در دوران مرجع انقلاب، غیر از تدبیرها که پیش از این برشمرده شدند، این تدبیرها نیز به عمل درآمدند:

۱۱/۱ - پیشنهاد سیاست جهانی بمعنای مدیریتی در سطح جهان با شرکت نمایندگان جامعه های آزاد برای مهار ماوراء ملی ها و تغییر رابطه انسان و اقتصاد به ترتیبی که اقتصاد در خدمت انسان قرار گیرد. به سخن دیگر، نیروهای محرکه هر جامعه در خود آن جامعه، در رشد، بکار افتند و الف - جهانیان از دو جبر بیاسایند:

جبر پیشخور کردن و جبر از پیش متعین کردن آینده. دانستنی است که غرب به هشدار نسبت به این جبر اعتناء نکرد و امروز، گرفتار این دو جبر و جبر استبداد فراگیر سرمایه داری، از خود می پرسد: چه باید کرد؟! و ب - طبیعت از مرگی برهد که ولایت مطلقه سرمایه داری بدان محکومش کرده است.

این پیشنهاد، فراخنای سیاست داخلی و خارجی را به ترتیبی معین و مشخص می کرد که در سیاست داخلی و خارجی، پای قدرت خارجی به میان کشیده نشود. از این دید،

* گروگانگیری نقض استقلال ایران و محور کردن قدرت امریکا در سیاست داخلی و خارجی بود و می باید با آن مخالفت می شد. محاصره اقتصادی و جنگ و سرکوبهای خونین و استقرار استبداد جنایت و خیانت و فساد گستر که حضور مستمر قدرت امریکا در سیاست داخلی را اجتناب ناپذیر می کردند، محک دو تدبیر و دو تجربه شدند:

یکی تدبیر گروگانگیری که بواقع، بیرون کردن مردم از صحنه و برقرار کردن رابطه سه ضلع مثلث زور پرست با یکدیگر بود. عقل قدرت مداری که این تدبیر را ساخته بود، محاصره اقتصادی و جنگ را رابطه قوا با قدرتهای منطقه و جهان تلقی می کرد که با استقرار استبداد مساعد است. و دیگری با گروگانگیری و محاصره اقتصادی و جنگ مخالف بود. زیرا موازنه عدمی را آزاد شدن از روابط قوا با قدرتهای خارجی و بیرون آمدن از روابط مسلط - زیر سلطه به قصد موفق کردن تجربه مردم سالاری و باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی، می دانست و می دانند.

رویارویی دو تمایل، یکی تمایل آماده برای به اجرا گذاشتن برنامه باز یافت استقلال و آزادی و دیگری زورپرستانی (خط سید ضیاء) که انقلاب را فرصتی برای استقرار استبداد خویش می شمردند، روز مراه شد: تمایل جانبدار استقلال و آزادی، در باره گروگانگیری، هشدار داد که کار به تسلیم می کشد و ثروتی عظیم و فرصتی مغتنم از دست ایران بدر می رود. به هشدار بسنده نکرد و تمام کوشش خویش را بکار برد تا مسئله ای را که زور پرستان ساخته بودند، حل کند. در کتاب «خیانت به امید» دفاعاتی که مشکل گروگانها را به حلی موفقیت آمیز رسانده ولی آقای خمینی، در واپسین مرحله، مانع شد را شماره کرده ام. پس از آنکه آقای خمینی و دستیارانش با گروه ریگان و بوش معامله پنهانی کردند، یکمترتبه گروگانها «بونجیل» شدند و می باید از سر باز می شدند! چون او ۴ شرطی را اعلان کرد که وزارت خارجه امریکا تهیه کرده بود، به او نامه نوشتیم که چرا مانع شدید با شرایط مساعد مشکل حل شود که حالا با این شرایط موافقت کنید؟ هنوز هم می توان مشکل گروگانها را، با سرعت لازم و با شرایط بهتر، حل کرد. غافل از این که زورپرستان پایان گرفتن بحران در شکست را با تصرف دولت و استقرار استبداد، سازگار می یافتند.

* جنگ - که مانع اجرای برنامه استقلال و آزادی می شد و بیشترین کوشش برای جلوگیری از آن بکار رفت - می توانست روی ندهد هرگاه زورپرستان با گروگانگیری و محاصره اقتصادی که گروگانگیری را در پی آمد و ملامتی کردن ارتش و تحریکات روزمره در خاک عراق، زمینه آن را فراهم نمی آوردند. با وجود این، مجریان برنامه استقلال و آزادی بنا را بر این گذاشتند که زمان جنگ را کوتاه و در کوتاه مدت شرایط پیروزی، در آنرا فراهم آورند. به یمن وطن دوستی و هشیار کردن وجدان ایرانیان به خاصه های ایرانی، در جنگ، بکاری موفق شدند که سران ۸ کشور اسلامی آن را معجزه خواندند. در ششمین ماه جنگ، امکان پایان جنگ در پیروزی، فراهم آمد. برای جلوگیری از پایان پیروز جنگ، آقای خمینی و دستیاران زورپرستش در انجام واپسین مراحل کودتای خرنده شتاب کردند. و از خرداد ۱۳۶۰، سرکوب شدید داخلی را بر جنگی افزودند که نعمت می شمردند و بقصد ادامه دادن آن کودتا کرده بودند. جنگ را نیز در شکست و با سرکشیدن جام زهر به پایان بردند. از عصر قاجار تا دوران مرجع انقلاب، بسا هیچگاه دو تدبیر متضاد، از سوی دو جریان، یکی جریان استقلال و آزادی و دیگری جریان استبداد و وابستگی، چنین شفاف به تجربه در نیامده و نتایج خویش را بیارورده بودند. به ترتیبی که دیگر بر کسی پوشیده نیست هرگاه گروگانگیری انجام نگرفته بود و روابط ایران با ایران بر اصل موازنه عدمی برقرار می گشت، ایرانیان نه محاصره اقتصادی و نه جنگ و نه استبدادی تا این اندازه انحطاط آور را به خود می دیدند.

۱۱/۲ - باز یافت موفقیت ایران در بزرگ ترین حوزه تمدن و فرهنگ جهان، از راه الف - پیشنهاد اسلام به مثابه بیان آزادی و حقوق انسان و حقوق جمعی به قصد برانگیختن جامعه های مسلمان بر بازجستن استقلال و آزادی خویش و فعال کردن نیروهای محرکه در رشد خود. و ب - خشونت زدائی در سطح جهان با در اختیار نهادن الگوی انقلابی که گل را بر گوله پیروز کرد تا که جنبشهای همگانی به عمر رژیمهای استبدادی وابسته پایان دهند. ج - بطور مشخص، مخالفت با سلطه روسیه بر افغانستان و فراخواندن مردم افغانستان به استقامت مستقل در برابر ارتش مهاجم روسیه.

در مورد افغانستان نیز، رویارویی دو تمایل در شفافیت انجام گرفت:

پاسخ آقای خمینی به سفیر روسیه، چراغ سبز حمله به افغانستان تلقی شد. در برابر، مخالفت بی خدشه بنی صدر با هجوم قوای روسیه به افغانستان و کمک به مقاومت مردم افغانستان و دعوت از آنها به پذیرفتن اسلحه و پول از امریکا و نیفتادن در مدار بسته تقابل دو ابر قدرت آن روز، دو تدبیری هستند که هر یک نتایج خود را در معرض دید مردم ایران و مردم افغانستان و نیز مردم روسیه قرار داده اند.

۱۱/۳ - الغای قراردادهای ناقض حق حاکمیت ایران با امریکا و روسیه. قرارداد ۱۹۲۱ با روسیه «شوروی» و قراردادهای امنیت متقابل با امریکا بر اصل «حاکمیت محدود» ایران تهیه و تحمیل شده و مغایر استقلال ایران بودند. در مقام وزیر خارجه این قراردادها را، پس از رساندن به تصویب شورای انقلاب، لغو کردم.

۱۱/۴ - رد پیشنهاد روسیه «شوروی» در باره امضای پیمان امنیت خلیج فارس با روسیه. با قبول این پیشنهاد، روسیه در خلیج فارس حضور نظامی پیدا می کرد. همزمان، اتخاذ تدابیر برای جلوگیری از حضور نظامی امریکا در خلیج فارس.

بعد از کودتای خرداد ۶۰، این تدابیر بلا اجرا شدند و امریکا در خلیج فارس حضور نظامی یافت.

۱۱/۵ - پیشنهاد سیاست خارجی که به اروپا امکان دهد نقشی مستقل از قدرت امریکا در جهان برعهده گیرد و از نقش دو ابر قدرت در سیاست جهانی کاسته شود.

۱۱/۶ - از آنجا که سلطه گران غرب، زمانی بنام «استعمار» و وقتی بنام مبارزه با «کمونیسم بین الملل»، سلطه گری خویش را موجه می کردند و روسیه «شوروی» نیز بنام مبارزه با «امپریالیسم جهانی» برای کشورهای تحت سلطه خود، «حاکمیت محدود» قائل بود، پیشنهاد روابط بین المللی بر اصل اصیل حقوق ملی هر کشور ضرورت داشت. از آنجا که بعد از کودتای خرداد ۶۰، مداخله بنام حقوق انسان و «جنگ پیشگیرانه» و «جنگ با تروریسم»، توجیه گر سلطه جونی امریکا و روسیه (از جمله در چینی) گشته است. بجا است، مواد سیاست خارجی را که در دانشگاه کیل پیشنهاد کرده ام، در این جا بیاورم و بدان، تدابیر پیشنهادی و اجرا شده را کامل تر کنم:

* ۱۲ تدبیر در قلمرو سیاست خارجی به قصد جهان شمول کردن رعایت حقوق انسان و حقوق ملی کشورها :

با وجدان به این واقعیت که تجاوز به حقوق انسان با زور انجام می‌گیرد، بنا بر این، بکار بردن زور به این تجاوز پایان نمی‌بخشد، تدابیر زیر پیشنهاد می‌شوند. با به اجرا گذاشتن این تدابیر، می‌توان به تحول از نظام اجتماعی بسته به نظام اجتماعی باز مدد رساند:

۱ - قطع روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی سلطه‌گر - زیر سلطه با دولتهای استبدادی و متجاوز به حقوق بشر، با هدف استقلال و آزادی جستن ملت‌های زیر سلطه یا اعتراف به این حقیقت که دولتهای استبدادی فرآورده روابط سلطه‌گر - زیر سلطه هستند. بنا بر این،

۲ - پایان بخشیدن به دوران تقدم « منافع و مصالح » و استوار کردن روابط بین‌المللی بر حقوقی با تعریفهای شفاف و پذیرفتن اصل برابری ملت‌ها در حقوق.

تدبیر دهم، این تدبیر را کامل خواهد کرد.

۳ - ترک روش کنونی مجهز کردن رژیمهای استبدادی به اسلحه، از راه مستقیم (فروش رسمی اسلحه) و از راه غیر مستقیم (فروش از راه دلالت) و نیز عدم حمایت‌های سیاسی و اقتصادی از آنها که دست نشانده‌اند.

۴ - شفاف کردن روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود و پایان بخشیدن به « دیپلماسی پنهان ». تن دادن به این واقعیت که حقوق ذاتی حیات انسانند و چاره در برقرار کردن جریان آزاد اطلاعات و اندیشه‌ها و آگاه کردن انسانها از حقوق خویش است.

۵ - الغای تبعیضاتی که قدرتهای مسلط، بسود خود برقرار کرده‌اند. مداخله نظامی ترجمان تبعیض بسود مسلط است. اما الغای تبعیضها (از جمله قراردادهای نفتی، روابط بازرگانی نابرابر و...) که به سود غرب مسلط و به زیان ملت‌های ما برقرار شده‌اند و تبعیضها که بسود اسرائیل برقرار شده‌اند، از اسباب عمده استقرار استبدادها در کشورهای ما هستند. چه کسی نمی‌داند که اینگونه تبعیضها بدون استبدادهای وابسته برقرار گردنی نیستند؟

۶ - دست کشیدن از دست آویز کردن حقوق بشر و از حاشیه سیاست خارجی به متن آوردن آنها. یعنی مخالفت قاطع با تجاوز به حقوق بشر در همه جا و همه وقت. خواه متجاوز دولت روسیه باشد در چینی و یا رژیم سعودی (کلید دار انبار عظیم نفت) باشد در عربستان و یا اسرائیل باشد در فلسطین و یا ملاتاریا باشد در ایران و یا امریکا باشد در عراق و افغانستان و... و خود امریکا (قانون اجازه شکنجه به عذر مبارزه با تروریسم، یکی از تجاوز به حقوق انسان است)

۷ - تأمین امنیت خارجی ملت‌هایی که گرفتار استبداد هستند: وارونه کاری را که غرب به سرکردگی امریکا در طول مدت محاصره اقتصادی و در جنگ با مردم عراق نمود، باید کرد. توضیح اینکه ملت‌های تحت استبداد را باید مطمئن کرد که از بیرون، هیچگونه تهدیدی متوجه آنها نیست. ملتی که اطمینان پیدا کند،

الف - استبداد حاکم از بیرون حمایت نمی‌شود و

ب - در صورت قیام، از حمایت وجدان جهانی برخوردار می‌شود و استبداد متجاوز به حقوق مردم تحریم عمومی می‌شود و

ج - دولتهای مدعی جانبداری از حقوق انسان و حقوق ملت‌ها، به جای قدرتمنداری، در روابط خارجی خود، حقوق مداری را روش می‌کنند، و در قیام برای آزاد شدن، تردید نمی‌کنند.

۸ - ترک رویه تحمیل الگوی خود به دیگران. دیروز نقش استعمارگر در آوردن استعمار زده‌ها به « فرهنگ برتر » غرب بود و امروز، « صدور انقلاب دموکراتیک » از راه « جنگ کلی » روش کار ائتلاف بنیادگراها و محافظه کاران جدید حاکم بر امریکا شده‌است. این واقعیت که لیبرالیسم مسلط، لیبرالیسم از نوع زیر سلطه را صادر می‌کند و لیبرالیسم زیر سلطه فقر و خشونت افزا است، بر جهانیان عیان است. آقای بوش بیهوده می‌خواهد تجربه شده را تجربه کند.

۹ - برای آنکه نظام جهانی مردم سالار پیدا کنیم و سیاست جهانی توانا به اداره جهان، در صلح و آزادی و به زیستی را میسر بگردانیم، می‌باید تعریفهای آزادی، استقلال، حق، عدالت و... شفاف بگردند و برای همه اعضای جامعه جهانی یک معنی را داشته باشند تا رهایی از سلطه قدرت (= زور) در همه جای جهان ممکن شود. هیچ حقی وجود ندارد که یکی داشته و دیگری فاقد آن باشد. با آنکه قدرتمندار همه حقوق را از آن خود و همه تکالیف را از آن ضعیف می‌انگارد، اما هرگاه به حقوق و نه منافع عمل کند که از آن خود می‌داند، از سلطه‌گری و زورگویی آزاد می‌شود :

سرمایه داری لیبرال آن توان تخریبی را دارد که تا این زمان، هیچ نظام اجتماعی - اقتصادی نداشته است. در این نظام جهانی که بنایش را بر پیشخور کردن و از پیش متعین کردن آینده است، در جامعه‌های زیر سلطه است که نیروهای محرکه بیشتر از هر جای دیگر تخریب می‌شوند. مغزهاشان به غرب مهاجرت می‌کنند، منابع طبیعی‌شان به غرب صادر می‌شوند و سرمایه‌هاشان نیز به غرب فرار می‌کنند. همین اندازه که غرب تضمین کند

الف - سرمایه‌های غارت شده را به دولتهای مردم سالار، بمحض تشکیل، باز می‌گرداند. و

ب - امکانات فنی در اختیار ملت‌های آزاد شده می‌گذارد تا بتوانند اقتصادی ملی، رشد یاب و توانا بر بکارگرفتن نیروهای محرکه، ایجاد کنند. و

ج - موافق اتخاذ تدابیری در سطح جهان است تا که مزها از منزلت و حقوق کافی برای کار در جامعه‌های خود برخوردار شوند، در تحول جامعه‌ها، کاری را انجام داده‌است که هیچ ارتشی به انجام آن توانا نیست.

۱۰ - ترک « منافع و مصالح ملی » بعنوان مبنای سیاست خارجی. « منافع و مصالحی » که ضد حقوق بشر و حقوق ملی ملت‌ها هستند. « منفعت » بیانگر دلخواه قدرت سلطه‌گر و تعریفش نیز با این قدرت است. چرا حکومت آقای بوش « صدور مردم سالاری » را با رها کردن « منافع ملی » و قبول حقوق ملی با تعریفی شفاف و قابل قبول برای تمامی ملت‌ها و قابل اجرا از سوی همه، شروع نمی‌کند؟ و اصل عدم تعارض حقوق ملی با حقوق بشر و بستگی داشتن عمل به یکی از این دو حقوق به عمل به دیگری را نمی‌پذیرد و به اجرا نمی‌گذارد؟

۱۱ - ترک این دروغ که گویا « هدف وسیله را توجیه می‌کند ». در سیاست خارجی، و پذیرفتن و بکار بستن این راست، که « هدف در وسیله بیان می‌شود ». بنا بر این اصل، روش حق، حق است نه زور. چه کسی تردید دارد که تنها همین یک تدبیر، انقلابی بزرگ در روابط بین‌المللی است؟ در حقیقت،

۱۲ - نخستین اثر آن، خودداری از جهت دادن به ساختار دولتهای کوچک بر وفق « منافع » دولتهای بزرگ است. تجاوز امریکا به عراق، بنام استقرار مردم سالاری انجام گرفته‌است. اما استقرار مردم سالاری نیازمند تحولی است که به عمل درآمدن اصول چهارده گانه مردم سالاری را میسر بگرداند و در حقیقت، خود حاصل به عمل درآمدن این اصول باشد. هم اکنون، امریکا مردم سالاری را با دست نشانده‌گی برابر و بی ارزش کرده‌است. ادامه روش کنونی که دولت دست نشانده ساختن است، استقرار مردم سالاری در عراق و دیگر کشورهای خاورمیانه را به تأخیر می‌اندازد.

در حقیقت، استقرار مردم سالاری در کشورهای خاورمیانه و در هر جای دیگر جهان، غیر از به عمل درآمدن اصول مردم سالاری، از جمله، نیاز به داخلی شدن دولت و اقتصاد دارد. توضیح اینکه دولتهای استبدادی، بخصوص استبدادهای نفتی، از لحاظ بودجه و دیوان سالاری و ارتش و فرهنگ، خارجی هستند و این جامعه ملی است که وابسته به درآمدهای نفتی، بنا بر این تابع دولت استبدادی نفتی است.

بنا بر این، الف - کار با ایجاد یک اقتصاد ملی باید آغاز شود. به تریبی که بودجه دولت برداشتی از تولید ملی بگردد و ب - بخش نفت در اقتصاد ملی جذب شود. به تریبی که رابطه اقتصادی دولت با ملت تغییر بنیادی کند و دولت در بودجه خود تابع ملت و وسیله ملت در رعایت حقوق انسان و حقوق ملی و رشد بگردد، دو تدبیری بعمل در می‌آیند که دولت را از وابستگی به سلطه‌ها آزاد و تابع جامعه ملی کند و استقرار مردم سالاری و رشد این جامعه میسر می‌شود.

اجرای این تدابیر تحقق استقلال در تمامی معانی آنست :

۱ - استقلال بمعنای موقعیت نه مسلط نه زیر سلطه و ۲ - استقلال بدین معنی که هیچ قدرت خارجی شریک یک ملت در ولایت بر خویش نیست و ۳ - استقلال بمعنای ممنوع بودن مراجعه به قدرت خارجی در سیاست داخلی و ۴ - استقلال بمعنای توانائی ساختن یک هویت جمعی در آزادی و در وطن مشترک، در جریان رشد. و ۵ - استقلال بمعنای ولایت جمهور مردم. در این معنی از سوئی با آزادی یک معنی پیدا می‌کند و از سوی دیگر، این معنی را می‌دهد که وجود ستون پایه خارجی قدرت، بمعنای محرومیت جامعه از استقلال و بنا بر این، از ولایت بر خویش است.

تحقق استقلال، بدان خاطر که استقلال از آزادی جدائی ناپذیر است، در درون، امکان باز و تحول پذیر شدن نظام اجتماعی و جانشین کردن ستون پایه های قدرت را با ستون پایه های حقوق انسان و حقوق ملی و دولت حقوق مدار، فراهم می آورد:

۱۲ - به ترتیبی که در قسمت اول این نوشته - که هم گزارش تدبیرهای تجربه شده است و هم ارائه تدبیرهای جدید - خاطر نشان شد، هرگاه اعضای یک جامعه بر آزادی و حقوق خویش عارف و عامل باشند، در آن جامعه، ستون پایه های قدرت استواری نمی جویند. با توجه به این واقعیت، برای آنکه زمینه اجتماعی بازسازی ستون پایه های قدرت از میان بروند، غیر از تدبیری که برای جلوگیری از باز سازی هریک از ستونها، تجربه شده و پیشنهاد می شوند، تدابیر زیر که در ردیف مهمترین تدابیر هستند، اتخاذ و تجربه شده اند و پیشنهاد می شوند:

۱۲/۱ - استقلال معنای ششمی نیز دارد و آن متکی به نفس بودن و اعتماد به نفس و عرفان بر استعدادهای خویش داشتن و بکار انداختن استعدادها است. میزان سنجش استقلال در این معنی، اندازه ابتکار یک شخص و یک ملت است. در جامعه به نسبتی که ابتکارها همگانی تر هستند و میزان ابتکار بالاتر است، استقلال بیشتر است. اهمیت این تدبیر امروز که آقای خمینی و ملاتاریا به اعتماد و امید یک ملت خیانت و در سلب اعتماد ایرانیان از خود، کاری را کرده اند که هیچ استبدادی نکرده بود، بیش از پیش، بر ایرانیان و جهانیان آشکار است. چنانکه در جامعه های دیگر نیز این تدبیر دارد در شمار تدبیرهای با بیشترین درجه اهمیت در می آید.

بنیادهای ششگانه جامعه می باید بالابردن میزان ابتکار و همگانی شدن آن را هدف شناسند. اما به ترتیبی که در بخش نخستین این گزارش و پیشنهادها، یاد آور شد، زیر سلطه از سلطه گر، مرام خود کمتر و خود ناتوان بینی را می گیرد و بسا با القای آن به خود، زحمت سلطه گر را در القای این مرام دروغ، کم می کند.

پیش از عصر تجدد، فلسفه افلاطونی و ارسطویی بکار القای نادانی و ناتوانی در جمهور مردم می رفت. در این عصر، بنام فرهنگ غرب و پیشرفت آن، القای ناتوانی به غیر غربی، ناتوانی از ابداع و ابتکار و خلق نیز افزوده شد:

* فراماسونها ابتکار را ممنوع می شمردند و بر آن بودند که « باید گذاشت غرب ما را آدم کند ». ملکم خان می گفت: ایرانی یک تلقراف نیز نمی تواند بسازد. بعد ها، رزم آراء، در مقام نخست وزیر، در مخالفت با ملی کردن نفت، سخن ملکم خان را باز گفت: ایرانی یک لولهنگ نیز نمی تواند بسازد.

* رژیم پهلوی، « بنام ترقی »، استبداد خود را توجیه می کرد: مردم خود توانا به رشد نیستند. شاه می باید، ولو بزور ایران را به دروازه های تمدن بزرگ برساند!

* بنیاد دینی که بر غیر مجتهد ابتکار را ممنوع و تقلید را واجب کرده بود و کرده است.

* در سازمانهای سیاسی، رهبران و کادرها مقلدان غرب و اعضاء آلت فعل رهبران و کادرها بودند و هستند.

* در کنار بنیاد دینی که مردم را « گوسفندان خدا » و مقلد و تکلیف مند می شمرد و می شمرد، مدارس جدید، نه بر پایه قوه ابتکار و قوام بخشیدن بر اعتماد به نفس، که بر اساس، القای علم به شاگرد، ایجاد شده اند. هنوز که هنوز است، از دبستان تا دانشگاه، دانش آموز و دانشجو از ابتکار ممنوع هستند.

* خانواده محیطی نیست که، در آن، استعدادهای کودکان پرورده شود و کودک، با شعور به حقوق و استعدادهای خود، بار آید، بلکه محیطی است که پدر و مادر از راه القای « راه و رسم زندگی خود » کودکان را بار می آورند.

* بنیادهای اقتصادی قدیم که عرصه ابتکارها باید باشند، محیط خالی از ابتکار و تکرار راه و روش آباء و اجداد « هستند. بنیادهای جدید نیز مقلد چشم و گوش بسته کارفرمائی غربی، غیر از جرأت ابتکار در تألیف عناصر، هستند.

* بنیاد فرهنگ که بنا بر حکم فراماسونها و استبداد پهلوی ها، می باید از فرهنگ خودی خالی و از فرهنگ متعالی غرب پر می شد و ابتکار هم ممنوع بود. ملاتاریا همچنان بر اینست که ابتکار ممنوع و خالی شدن از فرهنگ « غیر اسلامی » و پر شدن از « فرهنگ اسلامی » - که جز فرآورده های ویرانگر زور نیست - واجب است.

* هنر که عرصه خلق و ابتکار در فراخنای ماورای ممکن است، در تقلیدی سخت مبتذل از فرآورده های غرب و وسیله القای عقده خود کمتر و ناتوان بینی و فکری جبری جباری گشته است که رمق حرکت را از جامعه می گیرند.

انقلاب بایسته، انقلاب در بنیادهای جامعه و تغییر رابطه انسان با این بنیادها بود و هست:

بنیادها از ابواب های جامعه و نیز زندانهای انسانها نیستند. بر اصل موازنه عدمی می باید تجدید سازمان شوند و در خدمت انسان صاحب حقوق و استعداد در آیند. نوگردانی بنیاد دین، نوگردانی دولت، نوگردانی مدرسه، نوگردانی ... در همان حال که بزرگ ترین انقلاب در طرز فکر ها و رها کردن از اعتیاد به اطاعت از قدرت و خود زبون انگاری بود و هست، بزرگ ترین انقلاب در بیانهای قدرت، از دینی و غیر دینی، از راه پیشنهاد بیان آزادی و بزرگ ترین انقلاب از راه تغییر رابطه انسان با بنیادهای جامعه نیز بود و هست. بخشی از این تدبیر به تجربه درآمد:

۱۲/۱/۱ - مبارزه با مرامها، از دینی و غیر آن، که انسان را فاقد حقوق و استعدادهای و باز بچه این یا آن جبر می شمردند و می شمارند و همچنان سرشتش را عجین از ناتوانی و خشونت تبلیغ می کنند، از دید

رهروان راه استقلال و آزادی بزرگ ترین مبارزه ها است و در طول نیم قرن، هیچ از آن غافل نمانده اند.

۱۲/۱/۲ - جرأت نقد فرآورده های فکری و علمی و فنی غرب را به خود دادن و شهامت بکار انداختن استعداد ابداع و ابتکار و خلق و بکار انداختن قوه ابتکار و ارائه بیان آزادی و مجموعه ای هماهنگ از تدابیر در ابعاد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی که انقلاب ایران، انقلابی است، در آن، گل بر گلوله پیروز شد، تجربه موفق آنست. مقایسه انقلاب و تجربه ها که در دوران مرجع انقلاب بعمل آمدند با پندار و گفتار و کردار مقلدان دین از خود بیگانه در بیان قدرت و خود زبون انگاری و پیروان ایدئولوژیها که این و آن بیان قدرت بودند، کاری است که نسل امروز، برای یافتن راه و در یافتن ضرورت ادامه تجربه انقلاب تا موفقیت، می باید انجام دهد.

۱۲/۲ - مبارزه با فکر های جمعی جبار:

در دوران شاه « موازنه مثبت » با توجیه دست نشاندگی امریکا و انگلیس از بیم « کمونیسم بین الملل » و « ایدئولوژی ترقی » دست ساخت امریکا که مردم را ناتوان و رهبری رشد توسط ارتش را واجب می شمرد، فکرهای جمعی جبار اصلی بودند. رژیم شاه به ترقی به قیمت وابستگی تقدم می داد اما تنها نبود. جانبداران استبداد دینی به اسلام خود تقدم می دادند. مارکسیست - لنینیستها به انقلاب اجتماعی به قیمت وابستگی به یکی از قطبهای مسکو و پکن تقدم می دادند. لیبرالها به آزادی تقدم می دادند. این فکرهای جمعی جبار، جامعه را فلج می کردند. بیمن مبارزه شجاعانه با این « فکرهای جمعی جبار » و ارائه اندیشه راهنمایی در برگیرنده استقلال و آزادی و رشد بر میزان داد و و داد و معنویت، جنبش همگانی میسر شد.

بعد از انقلاب، چون گرایشهای قدرتمدار گمان بردند « خلاء قدرت » پیدا شده است و هریک تقلا می کرد خود آن را پر کند، به سراغ فکرهای جمعی جبار خود رفتند. ملاتاریا « اطاعت از آخرین موضع حضرت امام » را فکر جمعی جبار کرد. مبارزه با انواع فکرهای جمعی جبار و مبارزه با آنها - که در مطالعه دیگری با تفصیل آورده ام - تا به امروز ادامه یافته است و همچنان می باید ادامه یابد. تجربه این تدبیر موفق است. نه تنها به این دلیل که کار آقای خمینی را بجائی رساند که بگوید: ۳۵ میلیون بگویند بله من می گویم نه، بلکه هربار که در درون و یا بیرون از مرزها، زورپرستان وابسته کوشیده اند، فکر جمعی جباری را ایجاد کنند، به یمن نقد، ناتوان شده اند و بی اعتباری « فکر » هاشان عیان گشته است.

۱۲/۳ - تعمیم امامت بمعنای بازشناسی قوه رهبری برای همه انسانها و باز نایستادن از تکرار این آموزش قرآن که « هرکس خود خویش را رهبری می کند » و مبارزه بی گیر با این « فکر جمعی جبار » که « مردم کسی را می خواهند جلو بیفتند تا آنها به دنبال او به حرکت در آیند » و گرفتار

وسوسه رهبری مردمی نشدن که گویا آماده ایفای نقش گوسفند و افتادن پشت سر رهبر هستند و فراخواندن مستمر مردم به بکار انداختن قوه رهبری فطری خویش، یعنی امام شدن (= قرار گرفتن در آینده و در حال عمل کردن)، تدبیری است که از قرنهای بدین سو، بسا نخستین بار در ایران است که تجربه می شود. هرگاه نسل انقلاب و نسلهای بعد از انقلاب، اگر نه همه، گروهی همچنان به این تدبیر عمل کنند و ایرانیان را به تجربه کردن آن فرا بخوانند، بسا مردم سالاری بر اصل مشارکت، به معنای کامل کلمه، در ایران استقرار خواهد جست و به ایران، موقعیت پیشاهنگ در جهان را خواهد بخشید.

چنین بود و هست کارنامه اندیشه و عمل جمعی که بر آن بود و هست که نگذارد تجربه انقلاب ایران در نیمه رها شود و به سرنوشت دو جنبش همگانی نیمه تمام مشروطیت و ملی کردن نفت بیانجامد. این جمع نخستین جمع ایرانی نیز هست که مثلث زورپرست، از هر سو بر آن آتش هستی سوز افروخت. با وجود این، استوار و نستوه، تجربه کردن تدبیرها را بی گرفت و آتش ها بر آن سرد شدند و می شوند.